

State–Society Relations in Egypt in the Age of Globalization (1980–2010)

Ali Mokhtari * 

Assistant Professor, Department of Political Science, Yasouj University, Yasouj, Iran

Reza Dehbanipour ** 

Assistant Professor, Department of Political Science, Yasouj University, Yasouj, Iran

Abstract

Prior to the 2011 Egyptian revolution, scholars would assess the state–society relations in Egypt in the age of globalization as ineffective, considering any change impossible. However, popular movements in the Middle East and the easy collapse of state indicated that the state–society relation was not passive. In an attempt to re-examine state–society relations, this research focuses on why and how the state–society relations in Egypt, which had been based on authoritarian hegemony, underwent rupture and crisis. Moreover, it tries to explain how the state has managed to deal with the transformation of civil society. The findings show that despite the state’s incomplete and reductionist approach to globalization, the decrease in the state control over economy, in public services and the increase in inequality crisis all have led to class divisions, unemployment, and inflation. The loss of the elements integral to state hegemony led to the emergence of discontented and insurgent political subjects, which made the state insist on its repressive, non-ideological, and undemocratic functions. Due to the weakness in reproducing its power in civil society and the failure to realize the change in the subject’s sensibility–behavior schemata, the state failed in the face of the immediate movement of people, and emerging sociopolitical forces overthrew the state with the help of new media facilities.


Keywords: Globalization, State, Society, Egypt


* Corresponding Author (Amokhtari1392@yahoo.com)

** (Rezadehbanipour_20@yahoo.com)

مناسبات دولت و جامعه مصر

در عصر جهانی شدن از ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰

علی مختاری*  استادیار علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

رضا دهبانی پور**  استادیار علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

چکیده

تا قبل از انقلاب ۲۰۱۱، پژوهشگران مناسبات دولت و جامعه مصر را در عصر جهانی شدن تهی از تأثیرگذاری ارزیابی می کردند و هر گونه تغییر و تحول را غیرممکن می دانستند، اما جنبش های مردمی در خاورمیانه و سقوط آسان حکومت ها نشان داد، رابطه دولت و جامعه منفعلانه نبوده است. این پژوهش با تمرکز بر این پرسش ها که «چرا و چگونه رابطه دولت - جامعه در مصر که بر هژمونی اقتدارگرایی مبتنی بوده است، دچار گسست و بحران شد؟ و نیز نحوه مواجهه دولت با تغییر و تحول جامعه مدنی چگونه بوده است؟» می کوشد روابط دولت و جامعه را بازبینی کند. یافته های پژوهش نشان می دهد، اگرچه نحوه مواجهه دولت با جهانی شدن ناقص و تقلیل گرایانه بوده است، اما کاهش کنترل دولت بر اقتصاد، کاهش خدمات به جامعه و افزایش بحران های نابرابری، شکاف طبقاتی، بیکاری و تورم را سبب شده است. از دست رفتن عوامل هژمونی دولت به پیدایش سوژه های سیاسی ناراضی و طغیان گر منجر شد و دولت در برابر این وضعیت بر کارکردهای سرکوب گرایانه، غیرایدئولوژیک و غیردموکراتیک خود اصرار ورزید. دولت با ضعف در بازتولید قدرت خود در جامعه مدنی و ناتوانی در درک تغییر شاکله حسی و رفتاری سوژه در مواجهه با جنبش آنی مردم شکست خورد و نیروهای اجتماعی - سیاسی جامعه با کمک امکانات رسانه ای جدید، حکومت را برکنار کردند. **واژگان کلیدی:** جهانی شدن، دولت، جامعه، مصر

* نویسنده مسئول (Amokhtari1392@yahoo.com)

** (Rezadehbanipoor_20@yahoo.com)

مقدمه

رابطه دولت و جامعه در منطقه خاورمیانه و بویژه در مصر، برای سالیان طولانی بدون تغییر و تحول بوده است. بی تردید در این رابطه، دولت بر جامعه هژمونی داشته است. این هژمونی در سایه ضعف جامعه، ساختار بوروکراتیک دولت، دستگاه سرکوب و حاکمیت؛ رابطه اقتدارگرایانه میان دولت و جامعه مبتنی بوده است. اقتدارگرایی که در تمامی حوزه‌های فرهنگی اعم از مذهب، خانواده، دانشگاه و زندگی روزمره حضور داشت. این هژمونی کهنه، به تدریج از دست رفت و «از شمال آفریقا تا جنوب خلیج فارس، بحران در همه زمینه‌ها، فرصت تداوم بخشیدن به انفعال تاریخی را از رهبران و توده‌ها گرفته بود» (دهشیر، ۱۳۹۱: ۳۴). این حرکت سیل‌گونه، ستون خیمه حکومت بن علی در تونس را لرزاند و از بیخ و بُن برکند و حکومت مبارک را با وجود داشتن ارتش بزرگ و دوستی با غرب در مدت کوتاهی (هجده روز) ساقط کرد.

مسئله انقلاب مصر از منظر «رابطه دولت و جامعه در بستر فرایند جهانی شدن» کمتر بررسی شده است. البته پژوهش‌های معدودی که در این باره انجام شده است، رابطه دولت و جامعه را فارغ از تغییر تأثیر و تأثر دانسته‌اند. چنانکه میلتن ادواردز تأثیر جهانی شدن را بر رابطه دولت و جامعه کم‌اثر ارزیابی و اشاره می‌کند؛ در فرایند خصوصی‌سازی، مصر به خاطر دریافت کمک‌های اقتصادی بسیار زیاد از ایالات متحده و اتحادیه اروپا و فساد اقتصادی هیئت حاکمه، انگیزه چندانی برای پیگیری سیاست‌های اقتصادی مستقل برای دستیابی به توسعه اقتصادی نداشت (Milton-Edwards, 2003: 73). محمدحسین حافظیان نیز در تحلیلی مشابه، عواملی مانند «مقاومت شدید دولت و نخبگان سیاسی در برابر پیامدهای دموکراتیک شدن و خصوصی‌سازی» را سبب بی‌اثر بودن جهانی شدن بر رابطه دولت - جامعه در مصر می‌داند (حافظیان، ۱۳۸۹: ۵۰). این پژوهش‌ها رابطه دولت و جامعه و نیز رابطه این دو را ذیل گفتمان جهانی شدن بی‌اثر و کم‌رمت می‌دانند؛ تحلیلی که خیلی زود با حقایق متناقض مواجه شد. در نقد و بررسی چنین نگاهی می‌توان گفت، این پژوهشگران با درکی ایده‌ال به بررسی رابطه دولت و جامعه در قالب جهانی شدن توجه داشته‌اند و چنین نگاهی از درک مواجهه ناقص و اجباری دولت با جهانی شدن ناتوان است. به نظر می‌رسد در این مواجهه ناقص، دولت بتدریج درگیر بحران‌های اقتصادی شد و کم‌کم هژمونی خود را از دست داد. بدین

ترتیب، دولت در مقابل جامعه، خود را بدون پایگاه اجتماعی دید. در این مقاله، هدف بررسی ناتوانی دولت در مقابل فرصت‌های جهانی شدن، نحوه بازتولید قدرت، چگونگی از دست رفتن هژمونی دولت و پیدایش سوژه انقلابی است.

تأثیر جهانی شدن بر رابطه دولت با جامعه

درباره لزوم استفاده از متغیر جهانی شدن برای تبیین مناسبات دولت و جامعه می‌توان گفت، در عصر جهانی شدن، جایگاه دولت تغییر کرده است به نحوی که «از جهانی شدن بعنوان جدیدترین عامل مرگ دولت در این سنت قدیمی یاد می‌شود» (ویلیامز، ۱۳۷۶: ۱۳۷). گذشته از این سخن اغراق‌آمیز، جهانی شدن به معنای «افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابلی است که فراتر از دولت‌ها و جوامع دامن می‌گسترند و نظام جدید جهانی را می‌سازد. فرایندی که از طریق آن، حوادث، تصمیمات و فعالیت‌های یک بخش از جهان می‌تواند نتایج مهمی برای افراد و جوامع در بخش‌های بسیار دور کره زمین دربرداشته باشد» (Mc Grew, 1992). به تعبیر مک لوهان در این فرایند، جهان هر چه بیشتر در حال فشرده شدن است (McLuhan, 1969: 302) به‌صورتی که زمان و مکان مفهوم سابق خود را از دست داده و این امر، سبب وابستگی جوامع شده است. در این فرایند، بدون تردید حاکمیت دولت از جهات مختلفی تحدید می‌شود:

۱. بعد اقتصادی: اقتصاد ملی به نهادهای اقتصاد جهانی وصل می‌شود. اولریش بک^۱ معتقد است، نظام جدید اقتصاد جهانی بیشتر تحت فرمان شرکت‌های چندملیتی است و این پدیده نوظهور موجب «تهی شدگی دولت» شده است (Beck, 2001: 4).
۲. نهادهای اقتصاد جهانی قبل از سرمایه‌گذاری، دولت را ملزم به حاکمیت قانون، شفاف‌سازی و حل اختلافات از طریق نهادهای بین‌المللی می‌کند.
۳. فرایند جهانی شدن می‌تواند به ایجاد اشتغال و افزایش درآمد، بهبود امکانات، افزایش دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی، خوراک، پوشاک و سرپناه منجر شود (کرکنودال و فربرادر، ۱۳۸۱: ۱۰۱). این درحالی است که مواجهه دولت درست و متوازن باشد؛ مواجهه تقلیل‌گرایانه و ناقص سبب می‌شود دولت با بحران‌های متعدد اقتصادی و

1. Ulrich Beck

اجتماعی از جمله فساد، نابرابری، فقر و تبعیض روبه‌رو شود.

این وضعیت با «جهانی شدن ارتباطات» پیچیده‌تر می‌شود؛ چنانکه شبکه‌های مجازی ارتباطی در فضای زمان و مکان تغییراتی ایجاد می‌کند، زمان و مکان به صفر نزدیک می‌شود و «فشرده‌گی زمان» اتفاق می‌افتد (تافلر، ۱۳۷۱: ۶۸). از جمله پیامدهای این فرایند «ورود بازیگران جدید به عرصه بین‌المللی»، «تحدید حاکمیت دولت»، «بالا رفتن آگاهی سیاسی مردم»، «نشر سریع موارد نقض حقوق بشر» و «افزایش همبستگی دنیا در برابر بی‌عدالتی» است. مجموع این عوامل سبب تسریع «جهانی شدن فرهنگ» می‌شود. جهانی شدن فرهنگ بیشتر نوعی یکسان‌شدن فرهنگ جوامع در قالب غربی یا آمریکایی شدن است. بیشتر نظریه‌پردازان علوم اجتماعی و ارتباطات معتقدند، فرایندهای جهانی شدن مثل توسعه ارتباطات، باعث افزایش آگاهی مردم جهان از شیوه زندگی یکدیگر و تبادل ارزش‌های میان آنها و توسعه فرهنگی نیز سبب رسانه‌ای شدن زندگی اجتماعی شده است. این امر ماهیت روابط اجتماعی و ساختار روانی انسان را زیر و رو می‌کند (مهدی‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۳-۲۲). در تعریفی میانه می‌توان گفت جامعه با ارزش‌های مشترک انسانی مانند حقوق بشر، مقابله با خشونت سازمان‌یافته دولتی و جایگزینی فرهنگ مطالبه‌گری با فرهنگ سلطه‌پذیری در مقابل دولت قرار می‌گیرد. در بعد «جهانی شدن سیاست» نیروهای جامعه مدنی جهانی با داشتن مجاری ارتباطی، خواسته‌های خود را به سطح توده مردم در بسیاری از جوامع انتقال می‌دهند و بدین ترتیب آگاهی و انتظارات مردم نیز افزایش می‌یابد. اگر دولت نتواند این انتظارات را برآورده کند، دچار بحران پاسخگویی و مشروعیت می‌شود و به دنبال آن موجی از دموکراسی‌خواهی گسترش می‌یابد. بنابراین در این فرایند، «مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب از قبیل پاسخگویی، شفافیت، حاکمیت قانون، مشارکت جویی، عدالت‌محوری، مسئولیت‌پذیری و... اهمیت می‌یابد» (شولت، ۱۳۸۲: ۱۸۳). این شرایط، دولت ملی را وادار می‌کند تا مطابق با الزامات جهانی شدن رفتار و با مقولاتی مانند جامعه مدنی، دموکراسی، شهروندی و مشارکت ارتباط برقرار کند.

جهانی شدن و دولت در جهان سوم

دولت در جهان سوم مانند دولت مدرن در فرایند جهانی شدن عمل نمی‌کند. این دولت هنگامی جهانی شدن را درک می‌کند که در «بحران اقتصادی» گرفتار شود. این پیوند

می‌تواند دولت را به سمت دموکراسی سوق دهد یا زمینه‌ساز انقلاب شود. همه چیز به سیاست‌آزادسازی اقتصادی بستگی دارد. این انتخاب عمدتاً از سوی دولت در جهان سوم رویکردی تقلیل‌گرا و گزینشی است. در یک الگو «سیاست‌های (دولت) با هدف متأثر ساختن ساختار پایه‌ای یک اقتصاد، رویدادی بشدت سیاسی است و نمی‌توان آنها را به آسانی از چارچوب کلی‌تر آنها جدا ساخت» (حافظیان، ۱۳۸۹: ۳۹). بعبارت دیگر آنچه در قالب اصلاحات صورت می‌پذیرد در جهت تقویت موقعیت حاکم است و نه ایجاد رابطه‌ای نوین میان دولت، جامعه و اقتصاد. به‌صورتی که وقتی (دولت) با بحران مالی مواجه می‌گردد، حاضر نمی‌شود به‌صورت جدی هزینه‌ها را حذف کند. علت بی‌میلی دولت در حذف هزینه‌های خود، واقعیت دیگری از خاص‌بودگی دولت را در تجربه جهانی‌شدن نشان می‌دهد. بدین ترتیب که «حذف هزینه‌ها به طور اجتناب‌ناپذیری به از بین رفتن ابزار کنترل مانند یارانه بر کالاهای مصرفی، کنترل مستقیم بر صنایع، بانک‌ها و تعداد زیادی از دیگر فعالیت‌های اقتصادی یا خدمات اجتماعی منجر می‌شود.» امری که به نابودی پایه‌های مالی دولت می‌انجامد، اما پافشاری دولت بر تداوم چنین سیاست‌هایی که عملاً به قیمت نابودی پایه‌های مالی خود تمام می‌شود، به این واقعیت برمی‌گردد که «عقب‌نشینی از این نظارت گسترده نیز پرهزینه است. خصوصی‌سازی، در واقع اظهار ضعف دولت و گاهی در جهت توسعه جامعه مدنی، چندگانگی مراکز تصمیم‌گیری و در نهایت، دموکراسی است» (لوچانی، ۱۳۹۱: ۵۹).

در تحلیل دل‌بستگی دولت به حاکمیت اختاپوسی خود، زیبا مشاور این‌گونه تحلیل می‌کند: «الگوی هژمونیک دولت، یعنی دولتی که بر همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سلطه دارد، به الگوی غالب دولت در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا تبدیل شده است. در این راستا، نهادسازی، ایجاد قابلیت‌های بوروکراتیک، وضع هنجارها و ارزش‌ها همه کارکردهایی بودند که دولت می‌بایست به‌منظور مشروعیت‌بخشی به جایگاه هژمونیک خود در عرصه داخلی آنها را انجام می‌داد، اما این سطح از هژمونی داخلی، توانایی دولت‌های منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را برای کنارآمدن با فشارهای جهانی شدن و تطبیق با منابع متعدد اقتدار کاهش داده است. این جایگاه هژمونیک بالطبع با فرایند جهانی شدن که دولت را مجبور می‌کند در آن جایگاه تغییراتی را صورت دهد تنش‌هایی را ایجاد می‌کند.» «چرا که یکسری شرایط ساختاری کمک کرده‌اند تا

دولت‌های این منطقه جایگاه هژمونیکی را در مرکز اقتصاد سیاسی بدست آورد» (مشاور، ۱۳۸۳: ۳۲۶-۳۲۵).

پارادوکس دیگر این است که «میان انتظارات جامعه از دولت با آنچه جهانی شدن جدید به دولت توصیه می‌کند، سازگاری وجود ندارد. چرا که جوامع خاورمیانه از دولت‌های متبوع‌شان می‌خواهند تا کارکردشان را بعنوان یک فراهم‌کننده تداوم بخشند، اما از سوی دیگر دولت در فرایند جهانی شدن همچنان با جدیت، قطع پیوند با جامعه را دنبال می‌کند و شرایط را برای روابط مستقل و مبتنی بر همکاری میان دولت و جامعه فراهم نمی‌سازد، اما در سویی دیگر جهانی شدن برخلاف این روند، دولت را مجبور می‌کند تا نیروهای جامعه مدنی را بعنوان شریکی مستقل پذیرا شود.» بنابراین با در نظر گرفتن جایگاه دولت بعنوان یک فراهم‌کننده، عقب‌نشینی‌اش از این جایگاه نمی‌تواند بدون ایجاد مشکلات اقتصادی، اجتماعی و مخاطرات سیاسی انجام پذیرد. این در حالی است که فرایند جهانی شدن، ایجاد یک «دولت مدنی»^۱ را پیشنهاد می‌کند؛ «دولتی که ویژگی بارز آن یک طرف تضمین‌کننده^۲ است تا ذی‌نفع.^۳ در این باره نیز رهبری دولت در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، دولتی ذی‌نفع است و تلاش آن برای آغاز اصلاحات سیاسی و اقتصادی معمولاً تابعی از استراتژی و همچنین تمایل به تضمین فرصت‌های مالی برای خود و حامیانش است. چنانکه دلیل عمده حمایت از اصلاحات، افزایش فرصت‌های یارگیری، مذاکره و ترتیبات کورپوراتیستی با آن طیف از نیروهای اجتماعی بوده است که احتمالاً بیشتر اهل همراهی با رهبری بوده‌اند تا رقابت با آن» (مشاور، ۱۳۸۳: ۳۲۶-۳۲۷).

پیامدهای چنین سیاست‌هایی، دولت را در همه حوزه‌ها زمین‌گیر می‌کند. دولت علاوه بر اینکه مدام هزینه می‌پردازد، با سیاست‌گزینی خود سبب عوارض جدی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌شود. رشد فساد اقتصادی، افزایش نابرابری و شکاف طبقاتی، گسترش فقر و افزایش تورم مجموعه‌ای از مشکلات ساختاری است که دولت را تحت فشار قرار می‌دهد. این مشکلات بصورت کلاف پیچیده‌ای، دولت را عاصی

1. Civil State.
2. Guarantor.
3. Interested Party.

می‌کند و به اشتباه می‌اندازد؛ به نحوی که دولت‌ها در هنگام مواجهه با بحران‌ها، «بجای پذیرش آزادسازی سیاسی بعنوان یک استراتژی بقا، سرکوب را افزایش می‌دهند» (کامروا، ۱۳۹۱: ۱۰۶). در مجموع دولت جهان سومی اغلب بجای آزادسازی سیاسی جهت نظارت بر آزادسازی اقتصادی، سیاست‌گزینشی، کورپوراتیستی و سرکوب‌گرایانه را اتخاذ می‌کند.

این سیاست، وضعیت دولت را بحرانی می‌سازد و سبب از دست رفتن هژمونی سنتی دولت می‌شود. با این حال در این بستر جدید، دولت همچنان مُصَر است راه آسان و البته پرهزینه حکمرانی گذشته را ادامه دهد. حال آنکه بر اثر فرایندهای جهانی و ناتوانی دولت در عمل به تعهدات تاریخی خود، شاکله حسی- رفتاری سوژه منقاد به تبعه آن جامعه تغییر می‌کند. تغییری که در ضرب‌آهنگ زندگی روزمره به طور بطئی و نامحسوس شکل می‌گیرد و الگوی حاکم کنش جامعه را می‌سازد؛ الگویی که به تمامی دستگاه‌های فرهنگی کشانده می‌شود و سنگ بنای گسست بنیادی با نظم و پارادایم حاکم است. از آنجا که دولت در شرق عمدتاً کور و بی‌توجه به تغییر در بستر جامعه مدنی است، این سطح از تغییر را در نمی‌یابد و نسبت بدان بی‌تفاوت است. تالی منطقی همه این تحولات، فروپاشی سریع و آسان دولت است. فهم و درک سقوط آسان دولت، وابسته به رویکرد گرامشی به قدرت و سیاست است. گرامشی با ارائه تحلیل پیچیده از شرایط، با نقد و عبور از نگاه مکانیکی به قدرت، اهمیت فضاها و رونمایی را گوشزد میکند در جایی که عقلانیت طبقه حاکم در شکل عقل سلیم^۱ به عنوان ارزش‌های حاکم در سطح زندگی روزمره از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک در درون جامعه مدنی به صورت خودانگیخته پذیرفته می‌شود. در این نگاه به قدرت، دیگر صرفاً مبانی زیربنایی منبع قدرت نیستند که تداوم و مانایی یک جریان را ثبات می‌بخشد بلکه نهادهایی چون مدرسه، کلیسا، مطبوعات و نهادهای دیگر مدنی مقرر استمرار قدرت هستند و دولت به نمایندگی از طبقه مسلط در این مقرها به ایجاد و تثبیت هژمونی می‌پردازد. زمانی این اتفاق می‌افتد که طبقات مسلط سیاسی بتوانند «طبقات جامعه را به پذیرفتن ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود ترغیب کند» (خالقی، ۱۳۸۲: ۲۲۶-۲۲۷). در چنین

شرایطی دولت و طبقه حاکم در قالب هژمونی به رتق و فتق امور می‌پردازد، چنان با دستگاه‌های ایدئولوژیک خود در خلل و فرج زندگی نفوذ می‌کند که تشخیص سیطره قدرت دولت و حتی چگونگی نحوه دستیابی به مشروعیت و هژمونی آن بسیار سخت است. بدون تردید اگر یک دولت در شاکله حسی - رفتاری سوژه‌های سیاسی جامعه خود، تغییر را درنیابد و یا نپذیرد با تغییر ناخواسته از پای در می‌آید.

عملکرد دولت مصر در مواجهه با فرایندهای جهانی شدن

دولت در خاورمیانه و شمال آفریقا عمدتاً پس از جنگ جهانی اول و دوم متولد شد و در دوران کوتاه پدیداری خویش با عناوین مختلفی مانند: «دولت‌های پسااستعماری»، «دولت‌های نوگرا» (دهه ۶۰)، «دولت‌های اقتدارگرای عربی» (دهه ۷۰)، «دولت‌های رانتیر» (دهه ۸۰)، «دولت‌های فرمان‌بردار» (دهه ۹۰) و «دولت‌های بی‌بهره از حکومت‌داری» (دهه اول قرن ۲۱) خوانده شده است (دهشیار، ۱۳۸۹: ۱۶۴). در رابطه دولت و جامعه در خاورمیانه، ساخت سیاسی مسلط و تعیین‌کننده بوده است؛ یعنی بدلیل ضعف جامعه، دولت رابطه دلخواه خود را بازتولید و تلاش می‌کند تا ارتباط شبکه‌ای خود را با جامعه کاهش دهد و آن را به چشم دشمن ببیند. در مقابل، جامعه نسبت به دولت بی‌اعتماد است؛ در بیشتر مسائل حساس موضع بی‌تفاوتی اتخاذ و در نتیجه حمایت خود از دولت را دریغ می‌کند. چنانکه در مصر دولت بر بسیاری از وسایل تولید، مالکیت یا کنترل داشت و توسط بازیگران معدودی مدیریت می‌شد. این امر موجب شد دولت پیوند ارگانیکی با طبقه بنیادین مشخصی نداشته باشد و هیچ موقعیت ثابتی در مناسبات اجتماعی تولید نکند (Beattie, 1994: 3-4). این وضعیت هنگامی شکننده شد که کشور مصر به دلیل بحران اقتصادی در معرض تعامل اقتصادی با جهان قرار گرفت.

دولت مقروض، فاسد و ناکارآمد

آزادسازی اقتصادی در خاورمیانه و بویژه در مصر راهی برای حل بحران بوده است. چنانکه دولت مصر از جنگ ۱۹۷۳ و رقابت نظام دوقطبی بعنوان فرصتی برای تجدید اتحاد با غرب بهره گرفت تا در پس‌گیری صحرای سینا حمایت دیپلماتیک آمریکا را بدست آورد. در آن سال‌ها اقتصاد مصر در بحران عمیقی قرار داشت و در ازای صلح با اسرائیل، به سادات وعده کمک‌های اقتصادی داده شده بود. «هدف کوتاه‌مدت

آزادسازی تجاری در مصر جذب کمک‌های خارجی بود که می‌بایست کشور را از اقتصاد ویران پس از جنگ نجات می‌داد. در بلندمدت انتظار این بود که آزادسازی، سرمایه‌گذاری‌های جدید خارجی و عربی خصوصی را به همراه آورد تا سرمایه‌گذاری بخش دولتی را تکمیل کرده و رکود حاکم بر بخش دولتی بعنوان موتور اصلی توسعه را برطرف نماید». گرچه آزادسازی اقتصادی باعث رونق فعالیت‌های درجه سه بویژه تجارت، جهانگردی و صادرات نیروی کار شد، اما در سرمایه‌گذاری در صنایع تولیدی یا صادراتی ناکام ماند. «این وضعیت رونق مصرف و واردات و عدم موازنه‌های تجاری و پرداخت‌ها، کسری بودجه و بدهی را موجب شد» (هنی‌بوش، ۳۸۳۱: ۰۸۱-۶۸۱).

«آزادسازی سیاسی نامتوازن سادات، پارلمان، رسانه‌های گروهی، قوه قضائیه و گروه‌های ذی‌نفع را به ابزاری مبدل ساخت تا بورژوازی، منافع خود را درون رژیم به پیش برد» (هنی‌بوش، ۳۸۳۱: ۰۸۱-۶۸۱). در تداوم چنین سیاست‌هایی، اقتصاد دولتی و توزیعی تضعیف شد و «یارانه کالاهای اساسی با پیشنهاد بانک جهانی حذف شد؛ فرایندی که به ناآرامی‌های معروف به انتفاضه نان منجر شد» (احمدیان، ۱۹۳۱: ۰۰۲). خاطره شورش نان (۷۷۹۱) و ترور سادات، جانشین وی را مرعوب ساخت تا سیاست آزادسازی و اقتصاد توزیعی را همزمان درپیش گیرد، اما در اواخر دهه ۰۸۹۱ کاهش قیمت نفت و بدهی فزاینده، موجب بحران ارزی و پرداخت اصل و فرع وام‌ها شد. چنانکه میزان بدهی‌های این کشور از ۲ میلیارد دلار به ۰۵ میلیارد دلار افزایش یافت (هنی‌بوش، ۳۸۳۱: ۰۸۱). بدین ترتیب، دولت مصر به «دولتی مقروض» تبدیل شد تا در نیمه دهه ۰۸۹۱ همه نخبگان به بیماربودن اقتصاد این کشور اقرار کنند و پس از جنگ خلیج فارس بر ایده لیبرالیسم اقتصادی بعنوان راه‌حل به توافق برسند. آنها تأکید می‌کردند «اصلاحات اقتصادی نه تنها ثبات رژیم را تهدید نمی‌کند، بلکه برعکس این شکست اصلاحات است که می‌تواند در بلندمدت خطرات بیشتری به همراه داشته باشد» (هنی‌بوش، ۳۸۳۱: ۴۹۱). ناتوانی دولت در جذب نیروی کار، افول احزاب مخالف و آرامش ظاهری خیابان‌ها، باعث شد مبارک نیز تردید درباره آزادسازی اقتصادی و احتیاط در اجرا را کنار گذارد و مطمئن شود که آزادسازی اقتصادی، شورش طبقات پایین را در پی نخواهد داشت و می‌تواند برای آغاز دور دوم آزادسازی با فراغ بال بیشتری عمل کند. در دهه ۰۹۹۱ بحران بدهی مصر و فروپاشی نظام دوقطبی، سبب

افزایش فشار صندوق بین‌المللی پول بر حکومت شد. پیش‌شرط ضروری رهایی از بدهی - های کلان، آزادسازی اقتصادی بود. این امر بر سیاستگذاران مصری، فشارهای بین‌المللی زیادی را تحمیل کرد تا در این دهه اقدامات بیشتری برای آزادسازی اقتصادی انجام دهند.

در پی این پیوند، بویژه الحاق به سازمان تجارت جهانی (۱۹۹۵)، بخشی از درآمدهای دولت از صادرات به اروپا و آمریکا تأمین می‌شد. با رکود در بازار جهانی، رقم سرمایه‌گذاری در مصر با سقوط ۴۸٪ به ۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ رسیده بود. میزان صادرات مصر نیز در سال ۲۰۰۹، به ۲/۹۱ میلیارد دلار کاهش یافته بود. از عوارض این امر مشکل در تأمین ارز، کاهش توان صادرکنندگان و مهم‌تر از همه کسری تجاری بود (ناصری و حقیقی، ۱۳۹۱: ۲۲۵). عوارض پیوند با بازار جهانی که دولت آن را مهندسی کرده بود، در حوزه‌های مختلف خود را نشان داد. در کنار رشد اقتصادی ۷/۲ در سال ۲۰۰۸، افزایش نرخ تورم (۱۸٪) و بیکاری (حدود ۲۵٪) نمایان شده بود (احمدیان، ۱۳۹۱: ۲۰۱). از عوارض بزرگ مهندسی آزادسازی اقتصادی منهای آزادسازی سیاسی، رواج فاصله طبقاتی و فساد بود. افزایش سهم بخش خصوصی از GDP^۱ از ۳۰٪ در سال ۱۹۹۱ به ۸۰٪ در سال ۲۰۰۶ رسیده بوده است (احمدیان، ۱۳۹۱: ۲۰۰-۲۰۱). این به معنای بزرگ‌شدن بخش خصوصی نبود بلکه با آزادسازی، سیاست حامی‌پروری گسترش یافت. برای نمونه، عده قلیلی مانند مبارک و خانواده وی بین ۴۰ تا ۷۰ بیلیون دلار و ۳۹ مقام رسمی و تجار نزدیک به جمال مبارک، هر یک بیش از یک بیلیون دلار ثروت داشتند (گلدستون، ۱۳۹۰: ۱۸۳). این گروه‌های انحصارطلب با دست‌اندازی بر صنایع سودآور، دارایی‌های منقول و مالی خود را از پیوند و رابطه با رژیم حاکم افزایش دادند. در این میان، دولت نیز از اصلاحات بنیادی خودداری کرد و بیشتر جانب حامیان داخلی و خارجی را گرفت. از مصادیق چنین سیاست‌هایی می‌توان به «قانون مالیات» (برابری در پرداخت مالیات در سال ۵۰۰۲) کاهش یا حذف یارانه بر کالاها، افزایش مالیات و کاهش هزینه‌های عمومی دولت در بخش‌های اجتماعی بویژه آموزش، درمان و مسکن اشاره کرد. اقداماتی که به گسترش خطرناک طبقه فقیر منجر شد (توفیق ابراهیم،

گزارش‌های رسمی سازمان ملل نشان می‌دهد ۴۰٪ جمعیت ۸۰ میلیونی کشور مصر تنها دو دلار در روز درآمد داشتند و در مرز فقر مطلق زندگی می‌کردند. این فقر در کنار بیکاری گسترده، بویژه در میان نسل جوان و دانش‌آموختگان دانشگاهی، به طاعون جامعه مصر تبدیل شده بود (حاجی یوسفی، ۱۳۹۰: ۲۹). این وضعیت، کارمندان دولت را نیز فقیر کرد و میزان دریافت رشوه را افزایش داد. چنانکه «یک کارمند رشوه را بخشی از درآمد ماهانه خویش محسوب می‌کرد» (احمدیان، ۱۳۹۱: ۲۰۲). نتایج این امر به فقر و رشوه محدود نماند، بلکه کاهش درآمد، محدودیت اشتغال، اخراج نیروهای مازاد و موج فزاینده بیکاری، فقر گسترده، شکاف فزاینده طبقاتی، استثمار سنگین، نقض حقوق بنیادی و پاسخگو نبودن صاحبان قدرت از دیگر پیامدهای این مواجهه بود (مقصودی و حیدری، ۱۳۹۰: ۵۷).

در پرده دیگر، دولت برای اجرای برنامه آزادسازی اقتصادی، مراکز آموزشی را توسعه داد چراکه بوروکراسی و بخش خصوصی به نیروهای متخصص و آموزش‌دیده نیاز داشت. این الزامات به توسعه دانشگاه و جذب حداکثری دانشجو منجر شد. همچنین دانشگاه نیز برای دسترسی به مقالات، کتاب‌ها و مجلات علمی نیازمند دسترسی به اطلاعات و رسانه‌های نوین ارتباطی (جهانی شدن ارتباطات) بود و مهم‌تر از آن دولت نیز برای ارتقای بهره‌وری به دولت الکترونیک نیاز داشت. در مقابل این سیاست توسعه‌خواهانه، دولت به دلیل اتخاذ سیاست خصوصی‌سازی در پی کوچک‌سازی نیز بود و تمام تعهدات خود را در استخدام دانشجویان کنار گذاشت. «این وضعیت به افزایش ده برابری نرخ بیکاری بین تحصیل‌کردگان دانشگاه نسبت به دیگر اقشار غیر تحصیل‌کرده منجر شد. این وضعیت فقط به مصر منحصر نبود. سطح بیکاری در سال ۲۰۱۰ بین جوانان عرب، به ۲۳/۴ درصد رسیده بود که سازمان بین‌المللی کارگر، آن را بعنوان یکی از عوامل قیام‌های جوانان می‌داند» (International Labour Organization, 2011). این وضعیت پیچیده با پدیده جوان‌شدن جمعیت مصر مصادف شد. چنانکه جمعیت جوان مصر از ۹/۳ میلیون نفر در سال ۱۹۸۵ به ۱۵/۳ میلیون نفر در سال ۲۰۰۵ رسیده بود (ناصری و حقیقی، ۱۳۹۱: ۲۲۱). بنابراین دولت حسنی مبارک در پی بحران اقتصادی، خود را با برنامه نظام اقتصادی جهان همراه ساخت، اما از مجموعه سیاست‌های

اقتصاد سرمایه‌داری، تنها به سیاست‌هایی دست زد که با منافع طبقه حاکم در تعارض نبود و دیگر عناصر سیاست بازاراقتصادی، بویژه آنچه که مربوط به آزادی‌های مردم‌سالاری، تداوم مسالمت‌آمیز قدرت، برابری همه در برابر قانون، اقدام بازتوزیعی درآمد از طریق نظام مالیات تصاعدی و بهبود وضع فقرا و بیکاران را نادیده گرفت (السید النجار، ۲۰۱۱). در این مسیر نه تنها تغییر را نپذیرفت بلکه در «چارچوب نظریه برگمن، مانند دولتی ناتوان، آلوده به فساد و بی‌بهره از نهادهای قانونی نیرومند، زمینه ناخرسندی شهروندان را فراهم آورد» (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۶۱). حال باید دید دولت در مقابل تغییرات جدید جامعه چگونه عمل کرد؟ آیا مناسبات جامعه و سوژه سیاسی را در بازتولید قدرت خود لحاظ کرد؟

دولت غیرایدئولوژیک

امروزه دولت مدرن از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک، بحران‌های متعدد و پیچیده را عقیم می‌کند. این امر با سازوکار ایدئولوژیک در عرصه جامعه مدنی اتفاق می‌افتد. در واقع دولت، قدرت را در جامعه مدنی و از طریق ایدئولوژی بازتولید می‌کند، در حالی که تصور می‌شود جامعه مدنی چون سپر از آزادی سوژه‌ها دفاع می‌کند. دولت بجای اینکه در برابر مردم بایستد و آنها را سرکوب کند، از سازوکار پیچیده و پنهان خود برای جریان امر سیاسی بهره می‌گیرد؛ به نحوی که سوژه سیاسی، کمتر امر سیاسی را می‌فهمد. بدین ترتیب، دولت تغییرات جامعه را رصد و کنترل می‌کند و متناسب با صیوریت سوژه، هژمونی خود را مفصل‌بندی می‌کند. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که دولت در مصر چگونه قدرت خود را بازتولید می‌کرد؟

دولت‌ها در خاورمیانه بر اساس چگونگی بهره‌گرفتن از دین اسلام در راستای بازتولید قدرت فرهنگی خویش به دو دسته تقسیم می‌شوند. برخی بجای تکیه به اسلام، ایدئولوژی‌های مدرن را پذیرفته‌اند و بتدریج با زمینه فرهنگی خود (اسلام) به مقابله برخاسته‌اند. دسته دیگر نیز بجای ایدئولوژی مدرن، دین را مرجع سیاست خود قرار داده‌اند و برای کنترل جامعه و مطالبات آن از دین بهره می‌برند. مصر از جمله کشورهایی است که بجای اسلام از ایدئولوژی مدرن استفاده کرده است. حکومت جمال عبدالناصر سه عنصر سرکوب، ملی‌گرایی و پوپولیسم کاریزماتیک را ترکیب و عرصه را بر نهادها و آزادی‌های مدنی بشدت تنگ کرد. حزب رسمی «اتحاد سوسیالیستی عربی» به مثابه ابزار

و نهادی اطلاعاتی برای سرکوب و شناسایی مخالفان و اپوزیسیون و نیز نهادی نظارتی ایفای نقش می‌کرد. هدف ناصر تبدیل مصر به یک جامعه کاملاً یکپارچه، منظم و هم‌رنگ بود (فاضلی، ۱۳۷۹: ۲۳۹). هدف وی از بکارگیری ایدئولوژی این بود که جامعه مدنی، سنن حقوقی و سیاسی جامعه را درهم شکند و با ویران کردن روابط میان انسان‌ها و از میان بردن ارتباط آنها با واقعیت، جامعه را از تکثر دور کند. جمال با شعار همیشگی «ملت» یعنی «من»، اراده خود را تجلی اراده ملت می‌دانست و از این طریق، فرد و جامعه خاص خود را خلق می‌کرد.

این وضعیت در زمان سادات نیز چندان تغییر نکرد و حکومت بین اقتدارگرایی و دموکراسی اولیه در نوسان بود. با اینکه سادات هم‌زمان با آزادسازی اقتصادی در نیمه دوم دهه ۷۰ نوعی آزادسازی سیاسی را عرضه کرد، اما این سیاست چندان دوام نیاورد و سختگیری بر احزاب آغاز شد. وی «حزب دموکراتیک ملی» را بعنوان حزب حاکم در سال ۱۹۷۸ تشکیل داد تا به حکومت اقتدارگرای خود شکل دموکراتیکی دهد. به دنبال حذف یارانه‌های دولتی بر کالاهای اساسی و هم‌زمان با نزدیک شدن به اسرائیل، قاهره درگیر شورش شد. رژیم به سرکوب بیشتر روی آورد؛ سرکوبی که در نهایت به ترور وی (۱۹۸۱) انجامید. حسنی مبارک مانند هم‌قطاران خود برای عرصه جامعه مدنی ارزش چندانی قائل نبود و بیشتر به سیاست‌هایی دست می‌یازید که در چارچوب گفتمانی سنتی - استبدادی قابل فهم بود. در واقع بجای درک قدرت واقعی در عرصه جامعه مدنی به تاکتیک‌هایی متوسل می‌شد که آشنایی با آنها می‌تواند به فهم مسئله کمک کند. یکی از تاکتیک‌های دولت این بود که «دولت در مقابل همه مشکلات، سیاست انکار و تظاهر به قدرت داشتن را پیشه می‌کرد. دولت فعالانه رسالت منسوب به خود، یعنی حفظ میراث انقلابی ملت یا میراث خودساخته را تبلیغ و انتشار می‌داد. تلقین‌های ایدئولوژیک و تغییر فرهنگی، از طریق نمایش‌ها و تظاهرات خیابانی از جمله راه‌های این اتفاق است. آنچه در این کشورها در هیئت فوران بی‌اختیار حمایت عمومی تجلی می‌یابد، اغلب راهپیمایی است که کاملاً از سوی دولت سازماندهی می‌شود. قدرت مردم ممکن است بزرگ جلوه داده شود، اما این قدرت از رهبر سرچشمه می‌گیرد نه از توده‌ها. دولت، تحت پوشش دموکراسی خیابانی، تقاضا برای مشارکت سیاسی را فرونشاند و آنهایی که خود را به ایده‌آل‌های رژیم نفروخته‌اند، سرکوب می‌شدند» (کامروا، ۱۹۳۱: ۲۱۱).

تاکتیک دیگر این بود که وقتی دولت متوجه توان مؤثر مخالفان خود می شد با نیروهای مؤثر مخالف، تباری می کرد: «دولت مبارک در مقابل فعالیت اخوان المسلمین در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ خود را به نادانی زد و اسلام گرایان نیز در عوض با فساد و عدم کارایی دولت به رویارویی پرداختند» (کامپانا، ۱۳۷۷: ۴۹). این تباری هنگامی پایان می یافت که طرفین نسبت به موضع یکدیگر احساس خطر می کردند. در سال ۱۹۸۹ وزیر کشور وقت طی بیانیه‌ای، اخوان المسلمین مخالف خشونت را به دلیل ارتباط با گروه‌های رادیکال اسلام گرا به شدت مورد انتقاد قرار داد. بیانیه‌ای که نشانه راه جدید و پرخطر برای دولت و خفقان‌آمیز برای اخوان و دیگر نیروهای اجتماعی بود.

هنگامی که دولت توان رقابت سیاسی با مخالفان را نداشت به آسان‌ترین تاکتیک یعنی حذف صورت مسئله رجوع می کرد. سخنگوی پارلمانی اخوان المسلمین در توضیح علل تحریم انتخابات بیان کرد:

ما خواستار یک انتخابات آزاد و منصفانه بودیم، تقاضای ما رد شد. ما خواستار نظارت قضایی بر انتخابات شدیم، این هم پذیرفته نشد. ما خواستار این شدیم که رأی دهندگان هویت خود را آشکار کنند، این هم رد شد. وزیر کشور همه چیز را کنترل می کند. همه تحت تضمین فرمان او هستند. هیچ تضمینی وجود ندارد (کامپانا، ۱۳۷۷: ۵۰-۴۹).

در واقع باورنداشتن دولت به حاکمیت مردم موجب شد فعالیت ناظر بر سیاست در عرصه جامعه مدنی متوقف و تمام راه‌های فعالیت در جامعه مسدود شود. در حالی که دولت مدرن از جامعه مدنی به مثابه خاکریز برای حفظ خود استفاده می کند. گاهی دولت به تاکتیک یا حربه‌ای سنتی برای مقابله با مخالفان خود روی می آورد. برای نمونه از قدرت به مثابه نیرویی استحاله‌گر استفاده می کرد. «مبارک با بازداشت و زندان بی‌وقفه، مومنان واقعی را از متظاهران جدا کرد، به طوری که رویکرد غیرآشتی‌جویانه در بین مخالفان مسلمان انشعاب ایجاد کرد و برای مخالفان میانه‌رو که هنوز مایل نبودند به خاطر اعتقاداتشان بمیرند، فضاهایی خلق کرد. بنابراین، اصلاح‌طلبان جناح حاکم، توانستند بسیاری از مخالفان میانه‌رو مسلمان را به همکاری برگزینند» (واتربری، ۱۳۹۱: ۴۳). به این ترتیب دولت برای کنترل مخالفان خود در عرصه جامعه مدنی از نیروهای محافظه‌کار حمایت می کرد تا ثبات خود را افزایش دهد. همچنین

دولت از این طریق در پی دور راندن اسلام‌گرایان رادیکال نیز بود. تاکتیک دیگر این بود که دولت برای مقابله با تهدیدهای مخالفان اسلام‌گرا و سکولار، آنها را به رقابت با یکدیگر وامی‌داشت و از رقابت این دو جریان مخالف بهره می‌برد. هدف دولت این بود در شرایطی که مخالفان یکدیگر را خنثی می‌کردند، از فضای موجود به نفع خود استفاده کند. «چون اخوان در برابر هر امتیازی که در نتیجه آزادی سیاسی فزاینده‌اش کسب می‌کرد، ناچار می‌شد با گروه‌ها و احزاب مخالف غیرمذهبی (سکولار) به‌طور آشکار به رقابت پردازد و بدین ترتیب ضعف جنبش آشکار می‌شد.» در پس این تاکتیک، این تفکر بود که «علنی شدن بیشتر اندیشه‌های گروه نزد عموم، توان آن را بر اساس ماهیت زیرزمینی‌اش برای جلب شهروندان کم خواهد کرد» (کامپانا، ۱۳۷۷: ۴۸-۴۹). در واقع با این فرصت، نیروهای مخالف دولت توانستند در جامعه مدنی نفوذ کنند و قدرت بدست آورند.

از دیگر فنون مهم حکمرانی مبارک، استفاده از خدعه و نیرنگ بود. سیاستی که غالب حکمرانان منطقه با افتخار به آن تمسک می‌جستند. برای مثال دولت در مقابل موج مشارکت زنان، هم آنان را به داشتن عقاید سکولاریستی متهم می‌کرد و هم برای مبارزه با گسترش اسلام از آنان بهره می‌برد. بدین ترتیب «دولت‌ها از یک‌سو زنان را ابزاری برای شکست اسلام‌گراها می‌دانستند و از سوی دیگر، اسلام‌گراها نیز آنها را متهم می‌کردند که در نظام جذب شده و به پیروان غرب تبدیل شده‌اند» (فاکر، ۱۳۹۱: ۳۳۸). در این سیاست‌ورزی که مبارک بعنوان ثنورسین برجسته آن شناخته شده است، خدعه به معنای «وسیله» دستیابی به «هدف» بود. دولت به شیوه ناپسندی به گروهان‌گیری زنان می‌پرداخت؛ گروهانانی که فعال سیاسی نبودند و بازجویی آنها حول فعالیت‌های شوهرانشان دور می‌زد. زنانی که دستگیر می‌شدند، بدون هیچ اتهامی بر کرسی محاکمه نشانده می‌شدند (فاکر، ۱۳۹۱: ۳۴۰-۳۳۸).

شایان ذکر است ساختار وجودی چنین رژیم‌هایی بر سوءظن شدید مبتنی است. چنانکه «دولت در خارومیانه و شمال آفریقا بشدت نسبت به اتباع‌شان بویژه طبقه متوسط، سوءظن دارد. دولت از طریق القای ترس بین اتباعش حکومت نمی‌کند، بلکه به واسطه ترس مداوم از آنهاست که حکومت می‌کند و همواره نگران است که مبدا یک عمل ظاهراً بی‌ضرر، پوششی برای یک نقشه شوم سیاسی باشد. بنابراین عوامل دولت همه جا

حضور دارند (بین همه اقشار آدم دارند) و آشوب گران بالقوه و هرکسی دیگری را که ممکن است آرامش سیاسی اجباری کشور را برهم بزند، تحت نظر دارند» (کامروا، ۱۳۹۱: ۱۰۴-۱۰۳). این سوءظن شدید (تاکتیک) در نگاهی ریشه دارد که مردم را دشمن می‌پندارد؛ دشمنی که باید از صحنه سیاست حذف شود. نگاهی که در گذشته مردم را به مثابه رمه‌های گوسفند می‌پنداشت.

در دولت مدرن مصر نه تنها توده‌های جامعه با دشمن جایگزین شد بلکه معنای «قانون» بعنوان دیگر عنصر بنیادین دولت کارکرد جدیدی پیدا کرد. چنانکه مبارک به گونه‌ای قوانین را وضع می‌کرد که «گویی نماینده قسمت عمده شهروندان است و بنابراین می‌تواند قوانین خود را بر مخالفان تحمیل کند» (واتربوری، ۱۳۹۱: ۳۸). سرکوب مخالفان با ابزار قانون با الهام از قانون اضطراری سال ۱۹۸۱ طی سال‌های (۱۹۹۲-۲۰۰۰) سبب شد که ۱۰۳۳ نفر از فعالان مدنی و اسلامگراها به دادگاه‌های نظامی احاله شود. از میان این عده، ۹۲ نفر به اعدام و ۵۸۲ نفر به حبس محکوم شدند (ماضی، ۲۰۰۸: ۴۷). استفاده ابزاری از قانون برای کنترل جامعه مدنی تداوم یافت چنانکه در سال ۱۹۹۴ قانونی تصویب شد که بر اساس آن هرگونه فعالیت غیرقانونی از جانب روزنامه‌نگاران به اخراج آنها از موقعیت شغلی‌شان می‌انجامید (فاضلی، ۱۳۷۹: ۲۴۵). این نوع کاربرد قوانین به مثابه ابزار سرکوب عمل می‌کرد. نتایج سه دهه حکمرانی مبارک در پوشش قانون به تعطیلی احزاب سیاسی و روزنامه‌ها انجامید. وی به شیوه‌های مختلفی فعالان سیاسی و روشنفکران را بازداشت و بر نشر کتاب و فعالیت‌های دانشگاهی نظارت شدیدی اعمال می‌کرد.

بی‌توجهی به جامعه مدنی و تحولات قدرت در آن، سبب شد دولت در غالب اعمال خود نسبت به وضعیت افکار عمومی مرتکب اشتباه شود. برای نمونه، «دولت در اجرای سیاست‌های اقتصادی موسوم به سیاست انفتاح اهمیتی برای ارزش‌ها و اعتقادات مردم قائل نبود و در جذب سریع توریست و در پی آن رشد سریع باشگاه‌های قماربازی و مشروبات الکلی را دنبال می‌کرد و رشد سریع اقتصادی را بر ارزش‌های مذهبی و شرعی ترجیح می‌داد» (برزگر، ۱۳۸۶: ۲۱۱-۲۱۰). مشکل دولت مبارک تنها طرد سنت‌ها نبود بلکه یافتن پشتوانه فکری جایگزین بود. دولت در مواجهه با دنیای مدرن، سپرهای سنتی مهار جامعه را کنار گذاشت و تولیدات مدرن را بدون کنترل وارد کرد. این بدین معنا

نمود که جریان‌های مدرن (سکولار و ملی‌گرا) از دولت راضی بودند بلکه آنها نیز در غیاب دولت، در جامعه مدنی قدرت یافتند و در دهه ۱۹۹۰ جنبش فراگیر «مصر برای تغییر» مشهور به «الکفایه» را شکل دادند. این جنبش بر اساس گفتمانی ملی‌گرایانه و دموکراتیک شکل گرفت و در نخستین بیانیه خود در ۹ سپتامبر ۲۰۰۰ اعلام کرد «ما بر این باوریم که دو خطر مرگ‌بار، ملت ما را تهدید می‌کند، آنها دو روی یک سکه هستند یکی تهاجم نفرت‌انگیز قدرت‌های غربی به خاک ملت عرب، دوم استبداد سرکوبگر که بر همه ابعاد نظام سیاسی مصر احاطه پیدا کرده است» (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۲۴-۱۲۵). این جنبش در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ به موفقیت‌های محدودی دست یافت. یکی از دستاوردهای این جنبش، رأی قوه قضاییه مصر به ابطال انتخاب ۲۰۰ نفر برای کرسی‌های پارلمان در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۷ بود. البته فشارها و همسویی‌های نهادهای غیردولتی فرامرزی نیز تا حدی در این مورد تأثیرگذار بودند. برای مثال می‌توان به پوشش خبری گسترده رسانه‌های جهانی در اعتراض به بازداشت جامعه‌شناس معروف مصری، سعدالدین ابراهیم، اشاره کرد.

بنابراین پس از سیاست آزادسازی اقتصادی عملاً جبهه مخالفان دولت گسترده شد. سیاست نامتوازن دولت سبب افزایش ده‌برابری بیکاری میان جوانان، افزایش شکاف طبقاتی، تورم و فساد اقتصادی در دولت شد. دولت مبارک تا سال‌های پایانی حکومتش، همچنان تلاش می‌کرد با زندانی و سرکوب کردن، حکومت خود را بیمه کند. به صورتی که در سال ۱۱۰۲ بیش از ۰۰۵۱ نفر از جامعه مصر از جمله فعالان سیاسی، وکلا، اطباء، روزنامه‌نگاران، استادان دانشگاه، رقبای سیاسی و وزرای پیشین حکومتی را زندانی کرد. این تاکتیکی بود که مبارک و دیگر حکمرانان تلاش می‌کردند از طریق آن «همه جایگزین‌های نظام استبدادی را حذف کنند و به رژیم خود حاشیه امنی برای مانور و قدرت عملی ببخشند» (آرتز و دیگران، ۲۰۰۳: ۷۳). غافل از اینکه مخالفان وی تنها احزاب و فعالان سیاسی سابق نبودند بلکه با گسترش و توسعه تکنولوژی جهانی اینترنت و وسایل ارتباطی مانند وایبر، جبهه جدیدی از لشکر جوانان بیکار و تحصیل کرده علیه دولت شکل گرفت که با سرکوب کنترل نمی‌شدند. این وضعیت، هم نسل‌های جدید را

در معرض آگاهی و انقلاب قرار داده و هم امکان رهاشدگی تعیین چندجانبه^۱ تاریخی جامعه را مهیا کرده بود. فرایندی که در قالب گفتمانی چندوجهی، همه سوژه‌های سیاسی را گردهم، علیه ساخت سیاسی شکننده و غیرایدئولوژیک بسیج کرد تا ساخت سیاسی که در جامعه مدنی ریشه نداشت با یک تکانه کوچک متلاشی شود.

دولت وابسته و شبه‌دموکراتیک

هنگامی که دولت در مصر با بحران اقتصادی روبه‌رو شد، به ناچار رویکرد آزادسازی اقتصادی را انتخاب و بجای تقویت بخش خصوصی، به سمت یک دولت وابسته حرکت کرد. با چرخش سادات به غرب، ابزار کنش مستقلانه مصر در جهان عرب از دست رفت و قدرت‌های نوین منطقه‌ای با ابزار نوینی که در گذشته در محاسبات استراتژیک منطقه نقشی نداشتند، سر بر آوردند. این وضعیت گزینه‌هایی مانند «تقویت رابطه با آمریکا، اروپا و اسرائیل» پیش‌روی دولت گذاشت؛ سیاستی که باعث شد «دولت مصر با امضای پیمان صلح کمپ دیوید با اسرائیل، آغازگر عادی‌سازی روابط اعراب با اسرائیل شود و به این رژیم در مقابله با گروه‌های مقاومت، بسیار کمک کند. رژیم مبارک این پیمان را به مدت سی سال حفظ کرد» (بیکی، ۱۳۹۰: ۱۷۸-۱۷۷). دولت مبارک برای اسرائیل کارهایی زیادی چون «طرح موسوم به آشتی ملی فلسطین، بستن گذرگاه رفح طی جنگ ۲۲ روزه، احداث دیوار فولادی در مرز با نوار غزه و جلوگیری از ورود کاروان‌های شکست محاصره غزه» انجام داد که سبب تقویت رابطه مصر با دولت آمریکا شد. بخش اعظم تسلیحات نظامی مصر از آمریکا خریداری و بخشی از درآمدهای مصر از صادرات این کشور به اروپا و آمریکا حاصل می‌شد. میزان واردات کشور مصر از آمریکا نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ و میزان صادرات آن در سال ۲۰۰۹، ۲/۹۱ میلیارد دلار بود (ناصری و حقیقی، ۱۳۹۱: ۲۲۵).

دولت در مصر بجای اتکا به قدرت مردمی و حل مشکلات داخلی از طریق مشارکت مردم، به محور غرب نزدیک شد. در حالی که جامعه مخالف چنین سیاست‌هایی بود. پس از حمایت دولت مصر از کنفرانس صلح مادرید در اکتبر ۱۹۹۱، اعتراض نیروهای

اجتماعی بویژه جنبش اسلامی اخوان شدت گرفت. مرشد عام اخوان المسلمین اعلام کرد: «اشتیاقی که بسیاری از رهبران عرب برای حضور در کنفرانس به منظور فروختن فلسطین از خود نشان می‌دهند، هشدار دهنده است. این نشانه وضع منحطی است که در نتیجه سیاست این رهبران و در نتیجه دوری آنان از اسلام حاصل شده است» (کامپانا، ۱۳۷۷: ۵۰). تداوم این رابطه، اعتراض جریان‌های سکولار و ملی‌گرا را نیز به دنبال داشت. در کنار وابستگی به غرب، دولت برای کسب رضایت نهادهای بین‌المللی به دموکراسی تظاهر می‌کرد. چنانکه تا قبل از انقلاب ۲۰۱۱ به دلیل وجود احزاب متعدد، مصر عنوان کشور اتحادیه‌ها و انجمن‌ها را داشت. «اتحادیه‌ها و انجمن‌هایی که هیچگاه نتوانستند در به چالش کشیدن قدرت دولتی مؤثر باشند. آنها همواره جذب نهادهای دولتی و ناتوان از کارویژه منطقی خود بودند». انجمن‌های حرفه‌ای با سیاست‌های اقتصاد جهانی، افزایش یافته و بعضاً سیاست‌هایی مقابل دولت اتخاذ کرده بودند، اما همواره این انجمن‌ها با حربه‌های مختلفی مدیریت می‌شدند. برای مثال «جنبش‌های اعتراض آمیزی که به وسیله کارگران در سال‌های اخیر ایجاد شده بود، غالباً به وسیله متحدین تجاری مخالف یا کارگرانی که هرگز رسماً عضو اتحادیه تجاری در هیچ سطحی نبوده‌اند، رهبری شده‌اند» (فاضلی، ۱۳۷۹: ۱۵۸-۱۵۷). در این دموکراسی صوری دولت، هیچ‌گونه اهمیتی به حرف‌های مخالفان نمی‌داد. «الوفد»^۱ درباره آزادی بیان در مصر می‌نویسد: «اگر یکی از وزرا بخواهد کنفرانسی مطبوعاتی برگزار نماید، از مطبوعات مخالف دولت هرگز دعوتی بعمل نمی‌آمد. گروه‌های مخالف دولت در مصر بسان یک دکور درآمده بودند تا به همه گفته شود که ما هم دولت چندحزبی هستیم، اما حقیقت چیز دیگری بود.» وضعیت مطبوعات از احزاب نیز وخیم‌تر بود. در این باره هیکل می‌گوید: «هر روزنامه‌نگار مصری می‌داند که دفتری وجود دارد که هر روز به تمام روزنامه‌ها می‌گوید چه چیزی را ننویسند. به عنوان نمونه، وقتی حادثه واترگیت در آمریکا رخ داد، به دستور دولت هیچکدام از روزنامه‌های مصری مجاز نبودند خبری درباره واترگیت منتشر کنند» (فاضلی، ۱۳۷۹: ۱۶۴-۱۶۳). بی‌توجهی به سوژه سیاسی تا حدی بود که پرداختن به مسئله داخلی یک کشور خارجی مانند عربستان نیز به دروغ «مسئله حساس» مملکت خوانده

می‌شد و در چارچوب این قانون که «هیچ مطبوعاتی حق اظهار عقیده و نظریه‌ای درباره مسائل حساس مملکتی را ندارد» به تعطیلی روزنامه‌ها (صورت‌العرب) منجر شد (فاضلی، ۱۳۷۹: ۲۴۳). این نمایی از وابستگی و دموکراسی صوری در یک قاب بود.

گاهی اوقات رژیم سیاسی ظاهرسازی می‌کرد و به طور صوری به نهادهای متکثری برای فعالیت مدنی مجوز می‌داد. در پایان سال ۲۰۰۸ بیش از ۳۰ هزار سازمان جامعه مدنی و تقریباً ۲۴ حزب سیاسی ثبت شده به صورت قانونی در مصر وجود داشت، اما اغلب این سازمان‌ها و احزاب به دلیل بسته بودن فضای سیاسی مصر غیرفعال و ناکارآمد بودند. بعضی از این «احزاب خاموش»^۱ از میان جمعیت ۸۰ میلیونی مصر فقط ۱۰۰ تا ۴۰۰ عضو داشتند. برخی از احزاب مخالف نیز به سوبسیدهای دولت و دادن آگهی در روزنامه‌های وابسته به دولت وابستگی شدید داشتند. مبارک برای تحقق حقوق شهروندی جامعه، در ظاهر به نهادهای جامعه مدنی مجوز می‌داد، اما در عمل آنها را وابسته و خاموش در ویتترین خود حفظ می‌کرد. این رویه باعث شد «اکثریت سازمان‌های مدنی به تقویت و انعکاس پیوندهای عمودی پرداختند موضوعی که مشخصه دولت‌های عربی پدرسالار بود» (آرتز و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۳). در حقیقت تسلط کامل دولت بر همه بخش‌های جامعه مصر موجب شد تا جامعه قادر نباشد در مورد موضوعات مهمی همچون دموکراسی صحبت کند (Hamdy, 2011: 7-8).

دولت شخصی، فریبکار و سرکوبگر

سیاست در خاورمیانه و شمال آفریقا بیشتر شخص محور بوده و حفظ و بقای قدرت نیز به شبکه نخبگان یا دوستان وابستگی داشته است. این نخبگان هدایت شده، خود نیز تلاش می‌کردند اختیارات نظام را حداکثری کنند. چنانکه در مصر رئیس جمهور از یک سو بعنوان فرمانده نیروهای مسلح و از سوی دیگر وی از قدرت تعیین یا برکناری نخست وزیر، وزرا، کارمندان مدنی و غیرمدنی، انحلال مجلس، اعتراض بر قوانین صادره از سوی مجلس و درخواست اصلاح قانون اساسی برخوردار بود. گاهی رئیس جمهور بواسطه هم‌پرسی که نتیجه آن از قبل مشخص بود به اختیاراتی که نداشت، دست می‌یافت (نافعه، ۲۰۰۵). بعبارت دیگر، حاکم؛ اصل و منشأ قانون بود و می‌توانست برای

دستیابی به مراد خویش، قانون را نیز تغییر دهد. در نتیجه چگونگی سیاست داخلی یا خارجی کشور و نیز اینکه دولت در پی حاکمیت قانون یا بازی با آن است، به اراده حاکم بستگی داشت. به قول سادات «همواره شخصیت‌ها مهم‌تر از برنامه‌های سیاسی بوده‌اند.» این وضعیت سبب شد «ساخت قدرت در مصر در عمل یک رابطه عمدتاً شخصی، غیررسمی و بده‌بستانی بین نخبگان سیاسی در مجلس، بوروکراسی و نهادهای دیگر با حسنی مبارک را دنبال کند. (چنانکه) تا دهه ۱۹۹۰ وفاداری سیاسی، پیش شرط صعود به نخبگی و بقا بود. (اما) از اواخر دهه ۰۹ به بعد تکنوکرات‌های تحصیل کرده به جایگاه درجه دوم نخبگی صعود کردند ولی نخبگان وفادار پیشین نقش درجه یک را ایفا می‌کردند» (سردارنیا، ۱۹۳۱: ۹۱۱). این درک از سیاست و روابط مبتنی بر قدرت در عمل بازدارنده کنش دموکراتیک و مانع از درک تحول در عرصه سیاست بوده است. معمولاً روابط حاکم در چنین نظامی اصلاح‌ناپذیر است و به سقوط نظام منجر می‌شود.

سیاست نزد چنین حاکمانی به معنای فریب و نیرنگ بود. این سیاست منهای اخلاق در قالب تقلب، نیرنگ، خدعه و زیرکی نمود پیدا می‌کرد. برای مثال مبارک در اوایل دهه ۱۹۸۰ «برای ایجاد وزنه‌ای در برابر گروه‌های اسلامگرای رادیکال که از زمان سادات روبه‌رشد گذاشته بودند، از اخوان المسلمین میانه‌رو و طرفدار عدم خشونت استفاده کرد.» در برابر این آزادی، اخوان از انتقاد شدید علیه رژیم پرهیز می‌کرد. «وقتی مبارک از قدرت فزاینده گروه اخوان احساس خطر می‌کرد، یک جو مطبوعاتی غیراخلاقی راه می‌انداخت. چنانکه مقامات دولتی و مطبوعات نیمه‌رسمی با حملات مطبوعاتی تعصب‌آلود خود درصدد برمی‌آمدند تا با «تروریست» خواندن سازمان و طرح همکاری نزدیک آن با جناح‌های رادیکال جنبش اسلامی، گروه مذکور را حذف و بی‌اعتبار سازند» (کامپانا، ۱۳۷۷: ۴۸). این سیاست در زمان انتخابات به تقلب منجر می‌شد. در انتخابات (۱۹۹۵) تقلب حزب حاکم چنان زیاد بود که شاهدان مصری، پیروزی ۹۵ درصدی حزب دموکراتیک ملی را بسیار شرم‌آور دانستند (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۱۴). اوج این فریبکاری زمانی بود که مبارک برای تحقق اهداف خویش قانون وضع می‌کرد. یکی از این قوانین «قانون وضعیت اضطراری» مصوب سال ۱۹۸۱ بود که پارلمان هر سه سال یک‌بار آن را تمدید می‌کرد. در این قانون این موارد لحاظ شده بود:

۱. توقیف و بازداشت طولانی افراد مشکوک بدون برگزاری هیچ دادگاهی؛

۲. محاکمه شهروندان در دادگاه‌های نظامی و امنیتی ویژه که از هرگونه استانداردهای قضایی به دور بودند؛

۳. منع هرگونه اعتراض و اجتماع عمومی؛

۴. سانسور و بستن روزنامه‌ها به نام امنیت ملی (Hamdy, 2011: 13).

بدین ترتیب مبارک با حربه قانون، حقوق مخالفان خود را ذبح می‌کرد. ماهیت این سیاست‌ها برکسی پوشیده نبود و مردم می‌دانستند چگونه قانون، لباس خفقان و استبداد به تن کرده است و داعیه خیر عمومی، خدعه‌ای بیش نیست.

دولت مبارک در کنار چنین درک واپس‌مانده‌ای از امر سیاسی، از دستگاه سرکوب استفاده حداکثری می‌کرد. این دولت به دلیل ضعف علل ساختاری در بکارگیری دستگاه‌های ایدئولوژیک، همیشه راه‌حل را در بکارگیری دستگاه سرکوب می‌دید. از این طریق، مسائل را به سادگی امنیتی و به محض احساس خطر از طرف مخالفان خود که قبلاً آزادشان گذاشته بود، ابزار سرکوب را انتخاب می‌کرد. در مواجهه با جامعه مدنی نیز به سیاقی عریان دستگاه سرکوب خود را بکار می‌گرفت؛ احزاب سیاسی و روزنامه‌ها را تعطیل و فعالان سیاسی و روشنفکران را بازداشت می‌کرد. این وضعیت از دهه ۱۹۹۰ شدت بیشتری پیدا کرد و «به بهانه مبارزه با گروه‌های تروریستی و تأمین امنیت، فعالان جامعه مدنی را به شکل بدی سرکوب می‌کرد» (زکریا، ۱۳۸۹: ۲). گزارش‌های سازمان حقوق بشر درباره انتخابات نشان می‌دهد، نیروهای امنیتی به‌طور سیستماتیک نامزدهای انتخاباتی اسلام‌گرا را در سراسر کشور هدف قرار می‌دادند و با استفاده از شیوه‌هایی چون ارباب، بازرسی‌های غیرقانونی، بستن دفترهای مبارزاتی و دستگیری‌های خودسرانه که به بهانه بازرسی امنیت کشور صورت می‌گرفت، به این هدف دست می‌یافتند (کامپانا، ۱۳۷۷: ۵۵). پیامد این اقدامات، کاهش نمایندگان پارلمانی اخوان المسلمین از ۸۸ نفر به صفر، دستگیری و شکنجه منتقدان مانند ایمن النور، رقیب مبارک، در آخرین انتخابات و تقلب‌های گسترده انتخاباتی در رقابت‌های پارلمانی ۲۰۱۰ بود. بنابراین با اجرای سیاست آزادسازی اقتصادی، دولت در عمل به حکومتی اطلاعاتی و امنیت‌محور با حضور نظامیان در عرصه سیاست بدل شد تا به بهانه تهدید امنیت عمومی دریچه‌های تنفس در جامعه مدنی را مسدود کند. در واقع نظام سیاسی بجای درک سوژه سیاسی جدید و ایجاد راه‌های جدید برای کسب هژمونی، راه‌های بازتولید قدرت را در زور و سرکوب

دید تا پروژه تعیین چندجانبه در رابطه دولت و جامعه تقویت شود و مترصد فرصتی برای انفجار باشد.

نتیجه‌گیری

دولت در شکل مدرن خود در رابطه با جامعه مدنی معنا می‌یابد و هنگام مواجهه با بحران، به آن تکیه می‌کند. رابطه مبتنی بر اعتماد این دو، موجب شکوفایی توان و قدرت جامعه مدنی می‌شود و مناسبات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دولت و جامعه را تقویت می‌کند. در این تجربه، افق رابطه دولت و جامعه، نه تخریب و بی‌اعتمادی که همزیستی و همکاری است. دولت در جامعه مدنی ریشه می‌زند و خاستگاه و قدرت اجتماعی پیدا می‌کند. جامعه نیز ناظر و مسئولیت‌شناس بار می‌آید و مطالبه، مقاومت، اعتراض و تنش در رابطه دولت و جامعه جایگزین تغییرات انقلابی می‌شود. در حقیقت، چه در قالب رویکردی هگلی به رابطه دولت مدرن با جامعه مدنی و چه از نگاه گرامشی، ثبات از درون تنش بدست می‌آید. هژمونی و رهبری در بستر جامعه مدنی از طریق منازعه سیاسی یک‌سویه و یک‌باره حاصل نمی‌شود بلکه دولت باید به‌طور مداوم سیورریت سوژه را رصد و زمینه سازگاری را کسب کند. گاهی از طریق دستگاه ایدئولوژیک به کنترل سوژه می‌پردازد و گاهی ایدئولوژی حاکم با تغییر روحیات سوژه هماهنگ می‌شود. این وضعیت در جهان سوم و خاورمیانه، متفاوت و پیچیده است؛ دولت در رویارویی با بحران با اتخاذ رویکرد غلط، زمینه ظهور بحران‌های مختلف را فراهم می‌آورد. چنانکه برای حفظ سیطره بر اقتصاد و حمایت از حامیان خویش با بحران‌های زیادی اعم از فساد، بدهکاری و ناتوانی در تداوم سیاست‌های حمایتی مواجه می‌شود. حاصل این امر، تغییر در ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه، زندگی روزمره و هویت سوژه است. این در حالی است که دولت نسبت به قدرت و توان جامعه بی‌اعتقاد و از درک تغییر و لزوم ایجاد شرایط جدید غافل است و همچنان با رویه سابق به کنترل فریبکارانه جامعه مدنی، تداوم دموکراسی پوشالی و ظاهرسازی می‌پردازد. این وضعیت سبب می‌شود تا معنا و محمل قدرت از طریق فرایندهای گفتمان جهانی شدن تغییر یابد و به تبع آن، شاکله حسی و رفتاری سوژه و خواسته‌ها و مطالبات آن تغییر کند. این امر موجب می‌شود تا سوژه منفعل، امکان کنش در عرصه زندگی روزمره و اجتماعی را بدست آورد و نظم نمادین اقتدارگرایی در دستگاه‌های ایدئولوژیک را با مقاومت همراه کند. بی‌توجهی دولت به

تغییر و تحولات جدید در بستر جامعه سبب ایجاد گسست و فاصله در رابطه نظام سیاسی با نظام اجتماعی می‌شود، این فاصله امکان ارتباط ارگانیک دولت با جامعه را از بین می‌برد و به‌ناچار راهکار برون‌رفت از بحران و راه‌حل همه مسائل در سرکوب خلاصه می‌شود. بکارگیری مستمر دستگاه سرکوب، شکلی از بی‌تفاوتی را میان شهروندان عادی می‌کند. از آنجا که چنین دولتی نگاه بازاندیشانه و اصلاح‌کننده به امور ندارد همچنان با اصرار بر شیوه اشتباه خویش از تغییر رویه و پذیرش اصلاح خود گریزان است. در نتیجه با کوچک‌ترین ترک در ساختار سیاسی مانند آشوب، بحران یا پیدایش و گسترش رسانه جدید، نارضایتی‌های انباشته‌شده در لایه‌های پنهان اجتماع فراگیر می‌شود و ساختار نظام سیاسی که فاقد هرژمونی ایدئولوژیک در بستر جامعه است، به آسانی فرو می‌پاشد.



منابع

الف) فارسی

- احمدیان، حسن، (۱۳۹۱)، «گذر مصر از رژیم اقتدارگرا؛ عوامل و زمینه‌ها»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره ۴.
- آرتز، پائول و دیگران، (۱۳۹۳)، از انعطاف‌پذیری تا شورش: تلاش برای فهم پدیده انقلاب‌های عربی. تهران: انتشارات تیسرا.
- بیکی، مهدی، (۱۳۹۰)، «انقلاب مصر و چشم‌انداز آینده آن»، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۶. تافلر، آلون، (۱۳۷۱)، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران: نشر نو.
- حاجی‌ناصری، سعید و اسدی حقیقی، سیدابراهیم، (۱۳۹۱)، «واکاوی نقش طبقه متوسط جدید در جنبش اجتماعی مصر»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۴.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد و شهریار، فاطمه، (۱۳۹۰)، «شناخت حوادث ۲۰۱۱ خاورمیانه در قالب مبانی مفهومی - نظری»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره ۵۵.
- حافظیان، محمدحسین، (۱۳۸۹)، «جهانی‌شدن و مناسبات دولت - جامعه در مصر»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۷.
- دهشیار، حسین، (۱۳۸۹)، «دولت در خاورمیانه عربی: رخنه‌ناپذیری نظام سیاسی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۲.
- دهشیار، حسین، (۱۳۹۱)، «میتاق اقتدارگرایی در جهان عرب»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۹۰.
- زکریا، فرید، (۱۳۸۹)، «ریشه‌های انقلاب مصر»، ماهنامه علوم انسانی مهرنامه، سال اول، شماره ۹.
- سردارنیا، خلیل الله، (۱۳۹۰)، «تحلیل ساختاری و کنش‌گرا بر چرایی تثبیت حکومت اقتدارگرا در مصر (از دهه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۲۰۱۱)»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره ۲.
- شولت، یان‌آرت، (۱۳۸۲)، نگاهی موثکافانه به پدیده جهانی‌شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فاضلی، رسول، (۱۳۷۹)، چشم‌انداز جامعه‌مدنی در خاورمیانه، تهران: موسسه فرهنگی، هنری بشیر علم و ادب.
- فاکر، فدیة، (۱۳۹۱)، زن، اسلام و دموکراسی در جهان عرب، در کتاب جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه، ترجمه محمد تقی دلفروز، چاپ اول، تهران: انتشارات

فرهنگ جاوید.

کامپانا، ژوئل، (۱۳۷۷)، «دولت، جامعه‌مدنی و اسلام‌گرایی در خاورمیانه»، ترجمه حمید احمدی، *اطلاعات سیاسی، اقتصادی*، شماره‌های ۷۲۱ و ۸۲۱.

کامروا، مهران، (۱۳۹۱)، *تحلیلی ساختاری از دولت‌های غیردموکراتیک و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه*، در کتاب *جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه*، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگ جاوید.

خالقی دامغانی، احمد، (۱۳۸۲)، «قدرت، زبان، زندگی روزمره در گفتمان فلسفی - سیاسی معاصر»، چاپ اول، انتشارات گام نو.

گلدستون، جک، (۱۳۹۰)، «فهم انقلاب ۲۰۱۱، شکنندگی و بهبودپذیری دیکتاتورهای خاورمیانه»، ترجمه خرم بقایی، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هیجدهم، شماره ۱. لوچانی، جاکومو، (۱۳۹۱)، رانت نفتی، بحران مالی دولت و دموکراسی در خاورمیانه، در کتاب *جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه*، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگ جاوید.

مسعودنیا، حسین و سعیدی حیزانی، ندا، (۱۳۹۱)، «بررسی عوامل سقوط رژیم حسنی مبارک و چشم‌انداز تحولات کشور مصر»، *فصلنامه علمی و پژوهشی دانش سیاسی*، سال هشتم، شماره ۱.

مشاور، زیبا، (۱۳۸۳)، *جهانی‌شدن، وابستگی متقابل و استقلال دولت*، در کتاب *دولت و تحول جهانی*، تألیف و گردآوری حسن حکیمیان و زیبا مشاور، تهران: انتشارات کویر.

مقصودی، مجتبی و حیدری، شقایق، (۱۳۹۰)، «بررسی وجوه تشابه و تفاوت جنبش‌های عربی در کشورهای خاورمیانه»، *فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری*، سال دوم، شماره ۲. مک کرکنودال، روبرت و فربرادر، ریچارد، (۱۳۸۱)، «جهانی‌شدن و حقوق بشر»، ترجمه صفرعلی محمودی، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره‌ها ۶۷۱-۵۷۱.

مهدیزاده، جواد، (۱۳۸۶)، «تحولات حکومت و دولت در عصر جهانی‌شدن، گذار از دولت اقتدار به دولت مدنی»، *جستارهای شهرسازی*، شماره‌های ۹۱ و ۹۲.

واتربوری، جان، (۱۳۹۱)، *دموکراسی بدون دموکرات‌ها*، در کتاب *جامعه‌مدنی و دموکراسی در خاورمیانه*، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگ جاوید.

ویلیامز، مارک، (۱۳۷۶)، «بازاندیشی در مفهوم حاکمیت: تأثیر جهانی‌شدن بر حاکمیت دولت»، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره‌های

هنی‌بوش، ریموند، (۱۳۸۳)، مقایسه سیاست آزادسازی اقتصادی در دو کشور مصر و سوریه، در کتاب دولت و تحول جهانی اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه، تألیف و گردآوری حسن حکیمیان و زیبا مشاور، ترجمه عباس حاتمی‌زاده، تهران: انتشارت کویر.

ب) عربی

نافعه، حسن، (۲۰۰۵)، «خصائص نظام الحكم المصری من منظور علم السیاسیة»، برگرفته: www.aljazeera.net

توفیق ابراهیم، حسنین، (۱۹۹۹)، *الاقتصاد السیاسی الاصلاح الاقتصای*، القاهرة: مرکز الدراسات السیاسیة و الستراتیجیة.

السید النجار، احمد، (۲۰۱۱)، *الاقتصاد المصری و معضله الفقر و التهمیش*، برگرفته از پایگاه: www.aljazeera.net

ماضی، عبدالفتاح، (۲۰۰۸)، انتخابات ۲۰۰۵ الرئاسیة فی مصر انتخابات بلادیمقراطیة و بلادیمقراطیون، العربیة للعلوم السیاسیة، العدد ۱۸.

ج) انگلیسی

Beattie, j, (1994), *Egypt During the Naser Years: Ideology, Politics and Civil* oottt y,, Boudrr WWWew Prsss.

Hamdy A. H, (2011), “Civ oottt y in Eyp undrr hh uu brkk Rggim””, *Afro Asian Journal of Social Sciences*, Vol. 2, No. 22.

International Labour Organization (ILO). (2011), “Youth Unemployment in the Arbb Word Is aa jor Cuus for Rbbooooo”.

McLuhan, M, (1969), *Understanding Media: The Extension of Man*, New York: New American library.

Milton- Edwards, B, (2003), *Contemporary Politics in the Middle East*, Mass, Cambridge: Polity Press.

MC Grew, T, (1992), *A Global Society*, in S. Hall, D. Held and T. MC Grew (eds), *Modernity and Its Futures*, Cambridge: Polity Press.

Beck, Ulrick, (2001), *What is Globalization*, Cambridge: Polity Press.

Aarts, P., van Dijke, P., Kolman, I., Statema, J., & Dahhan, G. (2014). *Az en'etāfpaziri tā šureš: Talās barā-ye fahm-e padide-ye enqelābhā-ye arabi* [From resilience to revolt: Making sense of the Arab spring] (R. Eltiami-Nia & A. Samiei-Esfahani, Trans.). Teesa. (Original work published in 2012)

Afzali, R. (2000). *Cešmandāz-e jāmee-ye yemadani.dar Xāvarmiyāne* Cnnd gofrrr drr jmnēšnnāsi-y siyās [Th ouoook of vvi sotttt y in th ddd d E::: Some remarks about political sociology]. Bashir-e Elm va Adab.

Ahmadian, H. (2011). *Gozar- ee sr zz rżim-e qdddrgr A āml v aamine-hā* [Egypt beyond authoritarianism: Factors and background]. *Quarterly Foreign Relations*, 3(4), 191–218.

Bkkk رر (2011). الالكاش. ee sr v eešmān-āy aynde-y ررغیر سدم

- Revolution and its future prospect]. *Regional Studies*, 4(1), 157–180.
- Campagn, J. (1998). oo waa jmnæ-y mddan v Esāngeryy drr vvv rrmīyān:: Barresi-ye tajrobe-y ee sr (A hamrhhī ruyrruy:: Axvvnolmoseemīn drr dowrnn- oo sn oo brkkk [,,,,, , vvv sotttt y, nnd Isaamssm nn the Middle East: An analysis of the Egyptian experience (From accommodation to confrontation: The Muslim Brotherhood in the Mubarak years] (H. Ahmadi, Trans.). *Political & Economic Ettela'at*, 13(1/2), 46–59. (Original work published in 1996)
- hhh sshyrr, .. (2010). Jhhnššodnn v monāsbtt-e dowlat-jāmeē drr ee sr [Globalization and state–society relations in Egypt]. *Middle East Studies Quarterly*, 17(2), 163–185.
- hhh sshyrr, .. (2013). qqqq-qqqqddrgrāy drr jhmn-e Arab [The vow of authoritarianism in the Arab world]. *Political & Economic Ettela'at*, 26(4), 34–43.
- qqqr, (2012). Znn, Esān v demokr drr jhān-e Arab [Engendering democracy and Islam in the Arab world]. In M. T. Delforouz (Ed. & Trans.), *Demokrāsi va Jāmeē-ye madani dar Xāvarmiyāne* [Democracy and civil society in the Middle East]. Farhang-e Javid. (Original work published in 1991)
- oo dsoo, J. A. (2011). hhhm Enqbbb2011 kkknnandeg v bhhd-paziri-ye dkkooohā-ye vvv rrmīyāne [nn drrsaandrg th revoluoos of 2011: Weakness and resilience of Middle Eastern autocracies] (K. Baghaei, Trans.). *Middle East Studies Quarterly*, 18(1), 175–192. (Original work published in 2011)
- fff zaa, .. (2010). Jhnn šodnn v monāsbtt-e dowlat-jāmeē drr ee sr [Globalization and state–society relations in Egypt]. *Journal of Political Studies*, 2, 25–52.
- jjj yusefy, A. .. , & Shahr, (2012). nnnxt- havdss- 2011 vvv rrmīynne drr qbbs mbbāni-ye mafhumi-nazari [Explaining Middle East 2011 events using conceptual-theoretical frameworks]. *Strategic Studies Quarterly*, 15(1), 7–36.
- Haj-Nasseri, S., & Assadi-Hgghigh E. (2013). kkk āvi-y nqqš-e tabaqe-ye motevasset- jdddr jonbšš- jj mmi-ye Mesr [Exploring the role of new mddl ssssin Egypt's soii movemen]. *Quarterly Foreign Relations*, 4(4), 197–234.
- nnnbusch, R. (2004). oo qāyee-ye siyaaat-e zddszi-ye qdddr do kvvr-e Mesr va Suriye [The politics of economic liberalization: Comparing Egypt and Syria]. In H. Hakimian & Z. Moshaver (Eds.), *Dowlat va tahavvol-e jahāni: Eqtesād-e siyāsi-ye gozār dar Xāvarmiyāne* [The state and global change: The political economy of transition in the Middle East and North Africa] (A. Hatamizadeh. Trans.). (pp. 167–202). Kavir. (Original work published in 2001)
- aa mrv, .. (2012). Thhiii sāxrrr zz dowttt-hāye qeyrddmnokrii k v zddszi-y siyās drr vvv rrmīyān [oo n-democratic states and political liberalization in the Middle East: A structural analysis]. In M. T. Delforouz (Ed. & Trans.), *Demokrāsi va Jāmeē-ye madani dar Xāvarmiyāne* [Democracy and civil society in the Middle East]. Farhang-e Javid. (Original work published in 1998)
- Khaleghi-Damghani, A. (2003). *Qodrat, zabān, zendegi-ye ruzmarre dar goftemān-e falsafi-siyāsi-ye moāser* [Power, language, and everyday life in contemporary philosophical– political discourse]. Gam-e No.
- Lunnn .. (2012). Rnnt- nff bohrn- mii-ye dow v demokr drr

- vvrmmiyān [The recent process of the democratization]. In M. T. Delforouz (Ed. & Trans.), *Demokrāsi va Jāmeeye madani dar Xāvarmiyāne* [Democracy and civil society in the Middle East]. Farhang-e Javid. (Original work published in 1994)
- Maghsoudi, M., & Heidari, S. (2011). Barresi-ye vojūh- bbbbh v fffavot-e jonbšš-hāy Arb drr kvvrhā-y āā vrrmiyān [An investigation into the difference and similarities of the recent Arabic movements in the Middle East]. *Rahnāme-ye Siyāsatgozāri/Policy-making Quid*, 2(2), 41–73.
- Masoudnia, H., & Saeidi-Heizani, N. (2012). Barresi-y avāml-e soqut- rżim-e oo sn oo brkk va eešmndzz- aahvvvott- kššvrr-e Mesr [Study concerning the factors in the fall of the Egyptian regime and perspectives of the developments in Egypt]. *Political Knowledge*, 8(1), 163–194.
- Corquod, R., & rrrr brohrr, R. (2002). Jhnnšodnn v hoquq- brrr [Globalization and human rights] (S. A. Mahmoudi, Trans.). *Political & Economic Ettela'at*, 15(8), 98–119. (Original work published in 1999)
- ehdddh, J. (2007). Thhvott-e hokumat va dowlat dar asr- jhnnšodnn: oo āār zz dwtte- qdddr b dowlat-e madani [Evolution of state in the globalization era: The transition from authoritarian state to civil state]. *Jostārhā-ye Šahrsāzi/Essays on Urbanization*, 7, 18–31.
- ooshavr, Z. (2004). Jhnnšodnn, ”srr-e moqqfb v esqqll-e dowlat: Yek barresi az mantaqe-y āā vrrmiyne-vo šomll- ffrrq [The state, interdependence and state autonomy: A view from the MENA region]. In H. Hakimian & Z. Moshaver (Eds.), *Dowlat va tahavvol-e jahāni: Eqtesāde siyāsi-ye gozār dar Xāvarmiyāne* [The state and global change: The political economy of transition in the Middle East and North Africa] (A. Hatamizadeh, Trans.). (pp. 317–338). Kavir. (Original work published in 2001)
- Sardarnia, K. (2011). Tahlil- sāxrr v konšš-grr brr eeryi-ye tasbit-e hokumat-e eqddrgrr drr M dhhe-y 1980 āānvee-ye 2011 [A structural and agency analysis of the roots of the consolidation of authoritarianism in Egypt from the 1980s to January 2011]. *Quarterly Foreign Relations*, 3(2), 105–131.
- Scholte, J. A. (2003). *Negāh-i mušekāfāne be padide-ye jahānišodan* [Globalization: A critical introduction] (M. Karbasian, Trans.). Elmi Farhangi Publishing. (Original work published in 2000)
- Toffler, A. (1992). *Mowj-e sevvom* [The third wave] (S. Kharazmi, Trans.). Nashr-e No. (Original work published in 1980)
- Wrrrbury, J. (2012). mmmkr bddun- demokrtt h rrr uhā-ye belqovve-ye jjdd- fzzā-y bzz- siyās drr vvrmmiyān [Can we have democracy without democrats? The potential for political liberalization in Middle East]. In M. T. Delforouz (Ed. & Trans.), *Demokrāsi va Jāmeeye madani dar Xāvarmiyāne* [Democracy and civil society in the Middle East]. Farhang-e Javid. (Original work published in 1994)
- Wiiiiams, .. (2000). Bzzndšš drr mafhum- hākemiy T”srr- jhnnšodnn brr hkkemiyat-e dowlat [Rethinking sovereignty: Impact of globalization on state sovereignty] (E. Mardani-Givi, Trans.). *Political & Economic Ettela'at*, 15(5/6), 132–141. (Original work published in 1996)
- Zakrr, ... (2011). Ršše-hāy nqbbbe Mesr [Roots of the Egyptian Revolution]. *Mehrnameh*, 1(9).

Arabic Sources

- El-Sayed El-Naggar, A. (2011). El-qddde al-d esr v mo'aae el-faqr-o al-tah mšš [The Egyptian economy and the degree of poverty and marginalization]. <https://www.aljazeera.net>
- Mazi, A. (2008). Enxxbbtt-e ryāsiy 2005 f ee sr Enexbbtt- bdddmoqrii ya v bdddmoqrii yun [2005 prdddn toms nn Egypt: cccooas without democracy or democrats]. *Arabic Journal of Political Science*, 45–74.
- Nafaa, H. (2005, aa y 17). sssss -ssnzzām ll-hokm al-mesri-ye men manzur-e elm al-siyāsiy [Chrrccrrisccs of th Eypnnnregim from hh prrspccvve of political science]. *Al Jazeera*. <https://www.aljazeera.net/2005/05/17/0#منظور-علم>
- Tawfiq-Ibrahim, H. (1999). *Al-eqtesād-e al-siyāsi-ye al-eslāh-e al-eqtesād* [The political economy of economic reform]. Al-Ahram Center for Political and Strategic Studies.

